



بررسی سیر تطور اصول دین در کلام معتزله با تکیه بر معناشناسی اصطلاح اصول دین

علی وکیلی^۱، حسین اترک^۲

چکیده: موضوع این مقاله بررسی سیر تطور اصول دین در کلام معتزله با تکیه بر معناشناسی اصطلاح اصول دین است. تعیین اصول دین از جانب متکلمان مسلمان، اهمیت بسیاری داشته است. اصول دین در مکتب معتزله ابتدا با دو اصل توحید و عدل آغاز شد و سپس در طول تاریخ کلامی این فرقه به دلیل شدت یافتن دعوای کلامی و گاه سیاسی دچار تحولاتی گشت و سه اصل دیگر منزله بین المنزلتین، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر به آن افزوده گردید. پرسش اصلی این تحقیق آن است که چه تغییری در معناشناسی اصطلاح اصول دین در طول تاریخ این فرقه رخ داد که از آن دو اصل اولیه به پنج اصل در انتها منتهی شد؟ این مقاله برای پاسخ به این پرسش با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی معنای اصطلاحی اصول دین و سیر تطور آن نزد معتزلیان می‌پردازد. به نظر می‌رسد اصطلاح اصول دین در این فرقه بر اساس تعریفی که از ایمان اراده کرده‌اند به معنای اصول اعتقادی و عملی است که ارکان ایمان محسوب می‌شوند و عدم پذیرش آنها به معنای خروج از دایره‌ی ایمان و اسلام است در میان این اصول دو اصل اعتقادی توحید و عدل جزء ارکان اعتقادی اصلی بوده و سه اصل منزله بین المنزلتین، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر جزء ارکان اعتقادی و عملی است که فرعی محسوب می‌شوند و از دل دو اصل پیشین استخراج گردیده‌اند.

واژگان کلیدی: اصول دین، معتزله، توحید، عدل، منزلت بین المنزلتین، قاضی عبد الجبار.

* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۲۳

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۱۴

۱. دانشیار فلسفه دانشگاه زنجان، ایران، atrah.h@znu.ac.ir

۲. مدرس مدعو دانشگاه زنجان، alivakili@znu.ac.ir

مقدمه

اصول دین اسلام از گذشته تا به امروز به جهت اهمیت معرفتی و عقیدتی‌اش، مورد توجه متکلمان مسلمان قرار گرفته است؛ تعیین اصول دین که یک امر قراردادی توسط متلکم محسوب می‌شود، از طرفی نقش مهمی در شناخت و عمل به دین اسلام ایفا می‌کند ولی از طرف دیگر منجر به پیدایش اختلاف نظرها و به تبع آن منجر به تحقق فرق و نحله‌های بسیاری هم شده است که می‌توان مکتب معتزله را از جمله‌ی آنها دانست.

در دوران نخست تأسیس علم کلام متکلمان اسلامی از اسامی مختلفی برای این علم استفاده می‌کردند تا نشانگر محتوا، موضوعات، مسائل و روش این علم باشند، از جمله: اصول دین، اصول ایمان، فقه الاکبر، علم نظر و استدلال، علم توحید و صفات، علم مرتبط با احکام فرعی و علم شرایع و احکام (تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۲۹). بعدها مراد از اصطلاح «اصول دین»^۱ به مجموعه‌ای از باورهای بنیادین اسلام اطلاق شد که هر مسلمانی ملزم به پذیرش و باور به آنها

است. متکلمان در اینکه نخستین بار اصطلاح فقه الاکبر (اصول دین) توسط ابوحنیفه متکلم قرن دوم هجری جعل شده است، هم رأی‌اند (ابن ابی العز، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۷۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸، ص ۶). اصول دین در طول تاریخ توسط متکلمان اسلامی دستخوش تغییر و تحول بسیاری قرار گرفته، اما امروزه اکثر فرقه‌های اسلامی در اینکه اصول اعتقادی دین اسلام منحصر در سه اصل توحید، نبوت و معاد است، اتفاق نظر دارند.

برخی از محققان معاصر مانند شهید مطهری و مصباح یزدی چرایی اختلاف فرق اسلامی در بیان اصول دین اسلام را به قراردادی بون این اصطلاح برگردانده‌اند. اصطلاح اصول دین در معانی مختلف می‌تواند به گزاره‌های بنیادین دین اسلام یا حتی تمامی گزاره‌های دینی اطلاق شود. از نظر ایشان واژه اصول دین از جانب ائمه وضع نشده است، بلکه آن را علماء اسلامی قرارداد کرده‌اند تا از آن طریق، حدود و ثغور دین مزبور را تعیین و اهداف آن را مشخص کنند (مرتضی مطهری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۹۶ و ۹۷؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷،

نامگذاری اصول دین مختلف القول‌اند (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۳، ۲۰۲).

۱ در طول تاریخ، اصول دین، معانی مختلفی را به خود دیده است. آنگونه که ابن تیمیه می‌نویسد: متکلمان در

ص ۱۴). تاریخ اصول دین و اقسام آن در کلام معتزله مؤید ادعای فوق است. این مجموعه چندین بار توسط متکلمان معتزلی در طول حیات مکتب اعتزال، کم و زیاد شده است. از جانب متکلمان معتزلی، ابتدا دو اصل توحید و عدل مطرح شد و بعدها اصول دیگری چون منزله بین المنزلتین، وعده و وعید و امر به معروف و نهی از منکر نیز به این لیست اضافه شدند. پرسش‌های اصلی این تحقیق عبارتند از یک، اصول دین اسلام از نظر مکتب معتزله کدامند؟ دو، سیر تطور اصول دین در کلام معتزله چگونه بوده و این فرقه در دسته‌بندی اصول دین از چه معیارهایی استفاده کرده است؟ سه، چه تفاوتی میان توحید و عدل با دیگر اصول دین مانند منزله بین المنزلتین یا وعد و وعید وجود دارد؟ چهار، چه عوامل تاریخی باعث طرح این اصول به عنوان اصول دین اسلام از منظر مکتب معتزله گردید؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی سیر تطور اصول دین در مکتب معتزله را بررسی و مؤلفه‌های این دسته‌بندی را بیان می‌کند. هدف این پژوهش تعیین اصول دین به معنای آن دسته از قواعد و قوانین اسلامی، اعم از اعتقادی و عملی، است که از منظر مکتب معتزله پذیرش آنها شرط اساسی ایمان و اسلام

است.

۱. معنانشناسی

الف. معنای اصل در لغت

فیومی صاحب کتاب المصباح المنیر گفته است: اصل یعنی شیئی که اساس و بنیان شیء دیگر است و شیء دیگر به آن تکیه زده است؛ یعنی امر ثابتی است که هر شیئی وجودش مستند به اوست. همچون پدر که برای فرزند اصل است و با نهر اصل و سرچشمه رودخانه است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۶). و این قاعده مشهور «لا اصل له و لا فصل له» نه اصلی دارد و نه فصل و تباری حاکی از این جریان است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۰۶). ابن منظور نیز در کتاب لسان العرب و خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب العین، اصل را به بنیان و ریشه یک چیز تعریف کرده‌اند؛ مثلاً اعراب درخت خرما را در سرزمینشان اصیل می‌دانند یعنی وجود درخت خرما در آن سرزمین همیشگی و غیر قابل زوال است (ابن منظور، بی‌تا، جلد ۱، ص ۱۶؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۵۶). بنابراین در مجموع می‌توان گفت واژه «اصل» در لغت به معنای اساس، بنیان و پایه‌های یک چیز است.

ب. اصول دین در اصطلاح کلامی

متکلمان اسلامی معانی مختلف و گاه متباینی از اصطلاح اصول دین اراده

کرده‌اند. با بررسی آراء ایشان می‌توان سه معنا برای این اصطلاح ذکر کرد:

۱) گاهی مراد از اصول دین نزد متکلمان مسلمان، ارکان و پایه‌های دین اسلام است که نپذیرفتن آنها به معنای کفر و خروج از دایره ایمان است. در این معنا اگر دین اسلام را به سان یک خیمه در نظر آوریم، ارکان و پایه‌های آن همان اصول دین اسلام هستند. متکلمان مسلمان در این که این ارکان و پایه‌ها کدامند با یکدیگر اختلاف دارند گاه تنها چند اصل اعتقادی به عنوان ارکان ذکر می‌شوند مانند آنچه در تقسیم بندی رایج از اصول دین که شامل بر سه اصل توحید، نبوت و معاد است بنا بر این معنا اصول دین در مقابل اصول اعتقادی فرعی (مانند رجعت و علم مطلق انبیاء و...) و احکام عملی دین اسلام (مانند نماز، روزه، حج و... که طبق اصطلاح مشهور به آن‌ها فروع دین گفته می‌شود) قرار می‌گیرد. در راستای همین معنا طریحی در مجمع البحرین چنین می‌گوید که در علم کلام از این جهت صحبت از اصول دین می‌گردد که سایر علوم دینی همچون فقه و حدیث و تفسیر، متوقف بر تصلیق آن اصول است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۰۶). و گاه

چند اصل اعتقادی و عملی به عنوان ارکان دین اسلام ذکر می‌گردند شبیه آنچه در مکتب معتزله شاهد هستیم که پنج اصل توحید، عدل، منزله بین منزلتین، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان اصول دین اسلام ذکر می‌کنند.

۲) گاهی اوقات، مفهوم اصول دین نزد متکلمان به معنای قولین و قواعد اعتقادی دین اسلام است نه ارکان یا پایه‌های اصلی اعتقادی یا عملی آن که تدین به دین اسلام منوط به پذیرش آنها باشد. در واقع این معنا در صدد تعیین قوانین و قواعد رکنی و غیر رکنی اعتقادی دین اسلام است؛ بنابراین این معنا نسبت به معنای اول عام‌تر بوده و اصول اعتقادی بیشتری را شامل می‌شود؛ به عنوان مثال، ابوسعید نیشابوری معروف به متولی شافعی اغلب مسائل علم کلام همچون حدوث عالم، ذات و صفات خداوند، وجوب نبوت، عصمت انبیاء، معجزه و... را ذیل عنوان اصول دین طرح کرده و آن را به چند اصل خاص محدود نکرده است (ابوسعید نیشابوری، ۱۴۰۶، ص ۶). فخر رازی نیز در کتابی با عنوان الاربعین فی اصول الدین چهل مسئله اعتقادی از قبیل حدوث عالم، جوهر و عرض، افعال

بندگان، حسن و قبح عقلی و شرعی و ... را مورد بحث قرار داده است (فخر رازی، بی تا، ج ۱-۲). طبیعی است که این معنای از اصل قابل استفاده در علوم مختلفی چون فلسفه، ریاضیات، هندسه و ... هم است و به معنای اصول فلسفی، ریاضی و هندسی خواهد بود؛ به عنوان مثال فلاسفه اسلامی اصل امتناع نقیضین را به عنوان اولیات فهم مباحث فلسفی بیان کرده و شرط ورود به علم فلسفه را در فهم دقیق این مسئله نهفته دانسته‌اند (نک. ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۴۹؛ طوسی، ۱۴۰۷، ص ۱۱۷).

۳) معنای دیگری که اصطلاح اصول دین در آن به کار رفته معنایی اعم از معنای اول (رکن و پایه دین) و معنای دوم (اصول اعتقادی رکنی و غیر رکنی) است؛ لذا احکام عملی و اصول اخلاقی دین اسلام را هم در برمی‌گیرد. همانطور که گفته شد در این معنا علمای اسلامی اصول دین را در معنایی عام‌تر از معانی قبلی به کار برده‌اند؛ به عنوان مثال غزالی در کتاب خود با عنوان الاربعین فی اصول الدین بسیاری از مباحث فقهی، کلامی و اخلاقی را در قالب چهار عنوان ده مسئله‌ای بررسی کرده است. چهار عنوان اصلی کتاب عبارتند از الف) ذات و صفات خداوند همچون،

علم، قدرت، اراده و... ب) اعمال ظاهری یا همان مسائل فقهی همچون، نماز، روزه، حج، قرائت قرآن، طلب حلالیت و... ج) تزکیه قلب از رذایلی چون حسد، حب دنیا، عجب، کبر، ریاء و... د) اخلاق محموده همچون، خوف از خدا، زهد، صبر، توکل، اخلاص و... (غزالی، ۱۴۰۹ق، ص ۴-۱۴۹). شیخ صدوق در کتاب الهدایه فی الاصول و الفروع، ذیل عنوان اصول سه اصل توحید، نبوت و امامت (اصول اعتقادی دین اسلام) و سه اصل امر به معروف و نهی از منکر، جهاد در راه خدا و تقیه (احکام عملی دین اسلام) و نیت خیر (اصل اخلاقی) را مورد بحث قرار می‌دهد و سپس ذیل عنوان فروع از ابواب دیگری همچون طهارت، نماز، روزه، حج، نکاح، طلاق و ... سخن به میان می‌آورد (ابن بابویه، ۱۴۱۸، ص ۵۱).

هر سه معنا در کلام اسلامی تبعاتی به همراه داشته‌اند که می‌توان از جمله آن‌ها به جدایی و استقلال فکری یک فرقه از فرق اسلامی دیگر مثال زد. آنچنانکه پیداست تمام مکاتب اسلامی از ابتدای تاسیس خود، ماهیت و مرامنامه خود را به نحوی ترسیم می‌کردند تا از آن طریق هم استقلال نظر و هم غیریت و متمایز بودن خود را نسبت به مکاتب دیگر، معلوم سازند. دلیل

این مواجهه از سوی متکلم را می‌توان در حفظ حیات علمی و قدرت سیاسی یک مکتب، جست و جو کرد. این تمایز و استقلال نظر در نزاع‌های کلامی مشهود است^۱. همچون نزاعی که بر سر مسئله مرتکب گناه کبیره به وجود آمد و منجر به تحقق مکتب معتزله شد؛ چراکه پس از این جریان، معتزله علم استقلال خود را در گنجاندن این نظر ذیل اصطلاح اصول دین مشاهده کرده و اصل منزله بین المنزلتین را از جمله اصول پنجگانه مکتب خود معرفی نمودند. اصل عدل نیز از دعوی معروف بر سر قادر بودن یا نبودن خداوند بر انجام فعل قبیح به وقوع پیوست که معتزله حسب عدلی که بر خداوند اثبات کرده بود قدرت انجام فعل قبیح را از او سلب می‌کرد و یا اصل امامت که از دعوی مشهور میان متکلمان اهل سنت علی‌الخصوص اشاعره و امامیه حاصل شده بود.

۲. معتزله؛ ایمان و کفر

از جمله اولین مسائلی که توسط اغلب

متکلمان مسلمان مورد بحث و نظر قرار گرفته است، مسئله ایمان و کفر است. سوال اصلی این است که ایمان چیست و عمل چه سهمی در ماهیت ایمان دارد؟ مرجئه ایمان را تنها به تصدیق قلب خلاصه کرده بودند. در نظر آن‌ها تصدیق به زبان و التزام عمل در قلمرو ایمان داخل نبود؛ لذا هر کس تنها در قلب خود شهادت به خدا و رسولش می‌داد، مؤمن بود. در مقابل خوارج تصدیق به قلب، زبان و عمل به خوارج را از شروط ایمان می‌دانستند و بر عمل تأکید داشتند (ابن منده، ۱۴۲۲ق، ص ۱۴۷). معتزله نیز همچون خوارج قلمرو ایمان را در تصدیق قلب، زبان و التزام عملی محصور کرده بودند و خروج از آن را کفر می‌پنداشتند (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۷۸ و ۴۷۹ق؛ حلی، ۱۴۲۶ق، ۲۲۷؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۷)^۲. بر همین اساس بود که معتزله هم اصول اعتقادی و هم اصل عملی (امر به معروف و نهی از منکر) را در

القاضی عبد الجبار، أنه فعل الجوارح من الطاعات و أمّا الكفر، فهو عدم الإيمان إماً بضدّ اعتقاد علمه أو لا بضدّ.

^۱ امام الحرمین اثبات علم، قدرت و حیات خداوند را اعظم اصول دین دانسته است (امام الحرمین، ۱۴۲۰ق، ص ۳۷۰).

و عند الأشاعرة: أنه التّصديق النفسانيّ و عند الكراميّة: أنه الإقرار بالشّهادتين، و عند قدماء المعتزله و

۱-۳. اصول دین به معنای اول: ارکان اعتقادی

دین اسلام

با تکیه بر تعریف معتزله از مسئله ایمان و کفر می‌توان اصول دین در نظر معتزلیان را تماما به معنای رکنی و پایه‌ای آن حمل کرد. لذا ایمان همان پذیرش قلبی، زبانی و التزام عملی داشتن به اصول پنجگانه است. اما در میان همین اصول تقدم و تأخر زمانی و رتبی نیز وجود دارد که خود متکلمان معتزلی به آن تصریح دارند. بر این اساس می‌توان ارکان اسلام در نظر معتزلیان را به دو بخش ارکان اصلی و ارکان فرعی تقسیم کرد. ارکان اصلی ارکانی هستند که شامل توحید و عدل است که قیامشان به ذات خود بوده و دیگر اصول بر آن مبتنی هستند. ارکان فرعی نیز ارکانی هستند که شامل منزله بین منزلتین، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند که از دل ارکان اصلی بیرون کشیده شده‌اند.

۱-۱-۳. ارکان اصلی

قاضی عبد الجبار بن احمد (۴۱۵ق) از متکلمان صاحب نام معتزلی در مقدمه کتاب شرح اصول خمس، از تاریخ پیدایش اصول پنجگانه معتزلی سخن به میان آورده است. ایشان در آن کتاب اصول دین در نگاه معتزلیان را به دو اصل توحید و عدل فرو می‌کاهد. به باور او دو اصل ابتدایی و

اصول پنجگانه دین اسلام گنجانند (نصیر السین طوسی، ۱۴۱۶، ص ۱۴۴ و ۱۴۵). معتزلیان در جهت استحکام نگاه خود به برخی از اشکالات نیز پاسخ داده‌اند؛ همچون این اشکال که آیا اسلام و ایمان یکی هستند یا میانشان تفاوت وجود دارد؟ برخی معتقد بودند که ایمان غیر از اسلام است و آیاتی همچون آیه‌ی ۱۳۶ سوره نساء دالّ بر این مدعاست^۱. اما معتزلیان این ادعا را نپذیرفتند و میان اسلام و ایمان تفاوتی قائل نشدند و آیه‌ی ۱۳۶ سوره نساء را به معنای استعاری و مجازی تفسیر نمودند (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۷۷).

۳. اصول دین اسلام نزد معتزله

تاریخدانان بر اینکه اصل بن عطاء (۸۰-۱۳۱ق) و عمر بن عبید مؤسس و مقوم مکتب معتزله هستند، اتفاق نظر دارند و علت تاسیس این فرقه را در نزاع بر سر مسئله حکم مرتکب گناه کبیره می‌دانند (دغیم، ۱۹۹۸م، ص ۱۲۴۸-۱۲۴۹). اصول دین در نظر معتزله به پنج اصل توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر تقسیم می‌شود.

^۱ یا أیها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله و الكتاب ...

اساسی که معتزله بر آن بنا نهاده شده است، اصل توحید و عدل است. بر همین اساس برخی معتزلیان را با نام اهل توحید و عدل می‌شناسند (قاضی عبدالجبار بن احمد، ۱۴۲۲ق، ص ۱۱-۱۲؛ شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ص ۵۶). حسن بصری (۲۱-۱۱۰ق) علت این مسئله را به اجتماع مسلمانان بر دو اصل توحید و عدل بازگردانده است. به اعتقاد وی اصل توحید به این سبب طرح گردید که به وسیله آن با تمام کسانی که طرفدار الحاد، معطله، دهریه، یهود، مسیحی و اهل تشبیه بودند، مبارزه شود^۱ و از طرف دیگر اصل عدالت به این علت طرح شد تا در چهارچوب آن با تمام کسانی که طرفدار جبر بودند، اعم از سیاست مداران و اندیشمندان مقابله شود (بصری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۷۴).

الف) اصل توحید

اغلب متکلمان معتزلی سخن در باب اصل توحید را با معناشناسی لغوی آن آغاز می‌کنند. توحید در نگاه لغت شناسان به معنای یکی دانستن یک چیز است؛

همچنان که تحریک به معنای به حرکت درمی‌آوردن یک چیز است. در واقع توحید تصدیق به این است که خداوند متعال یکی است و کسی در صفات سلبی و ثبوتی با او شریک نیست. پذیرش این اصل از سوی موحد وابسته به دو شرط علم و اقرار به صدق آن است؛ زیرا اگر شخصی به توحید علم داشته باشد، ولی تاییدش نکند یا تاییدش بکند بدون اینکه به آن علم داشته باشد، موحد نیست (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۴۲؛ اسکافی، ۱۳۷۴، ص ۲۰۷).

حسن بصری در کتاب العدل و التوحید، سخن در باب توحید را ابتدا از توحید ذاتی آغاز کرده و دوئیت و شراکت خداوند را از هر جهت نفی می‌کند. ایشان در آن کتاب ایمان به توحید را از ارکان اعتقادی برشمرده و ایمان بندگان به خداوند را به پذیرفتن آن اصل گره زده است (حسن بصری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۳۰). اسکافی (۲۴۰ق) نیز در کتاب المعیار و الموازنه توحید را به یگانگی خداوند در تمام شئون

الصراع الفکری و العملی مع کل القائلین بالجبر، ساسة كانوا أم مفکرین.

التوحيد... و فی إطاره كان الخلاف و الصراع ضد كل تيارات الملاحدة و المعطله و الدهرية و اليهود و النصارى و القائلين بالتشبيه. العدل... و فی إطاره كان

تعریف کرده و خداوند را از هرگونه ندّ (همسان) و ضدّی منزّه دانسته است (اسکافی، بی تا، ص ۲۵۶ و ۲۵۷) همچنین جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ق) نیز از متکلمان معتزلی در کتاب رسائل الجاحظ اصل توحید را به عنوان اصل مقبول میان تمام مسلمانان ذکر می کند و اختلاف مکاتب در محتوای این اصل را به معنای آن بازگردانده است؛ لذا نخستین اختلاف در این مسئله میان اهل تشبیه و معتزله رخ داد. مشبّه باور به روئیت خداوند به چشم سر و تجسم او داشت اما معتزله با این نظر مخالف بوده و بیان در اصل توحید خداوند را در مقابله با این جماعت آغاز کرد. جاحظ کسانی که اهل تشبیه بودند را موحد ندانسته و آنان را کافر می پنداشت (جاحظ، ۲۰۰۲م، ص ۱۲۲). اما بعدها سخن در باب توحید معطوف به نزاع معروف میان معتزلیان با مجبره بر سر مسئله توحید افعالی و توحید صفاتی شد. در اینکه آیا بندگان در انجام افعال خود مخیرند یا مسیّر؟ فعل بندگان حقیقتاً از سوی خودشان است یا از سوی خداوند (قاضی عبدالجبار، بی تا، ج ۹، ص ۱۱)؟

معتزلیان اغلب در آثار خود سخن در باب توحید را از مسئله حدوث عالم و جوهر و عرض آغاز و به اثبات توحید

صفاتی و نفی توحید افعالی تمام می کنند. لذا علت کلی بحث از توحید در مکتب معتزله را می توان در نزاع میان آن ها با اصحاب الحداد و مشبّه جست و جو کرد. بر این اساس لازم است چرایی این گونه مواجهه (یعنی بحث از جوهر و عرض و ... در اصل توحید) را توضیح دهیم. شاید بتوان علت وابستگی و قرابت این مسئله را نخست در نظم منطقی صحیح و سپس در سیر علمی دقیق جست و جو کرد. در واقع متکلم سرایت این جریان را در مباحث کلامی لازم و این نوع مواجهه را علمی تر یافته بود. آنچنانکه ملاحمی خوارزمی (۵۳۶ق) سخن خود را به موازات سنت حکماء و با تکیه بر دلایل عقلی آغاز کرده و علت این نوع ورود به بحث اصول دین را، مقصود علم کلام دانسته و بیان مسائلی چون جوهر و عرض را در مسیر اثبات حق تعالی و دفع شبهات وارده، ضروری می پنداشته است. ایشان در کتاب الفائق فی اصول الدین به این نکته تصریح دارند که اصول دین باید بر مبنای علم بنا شود و یک گزاره زمانی علمی است که از شک، گمان و تقلید نتیجه نشده باشد. سخنی که بر پایه ی شک، ظن و تقلید باشد، جهل است و جهل اساساً مذموم است و باطل؛ لذا سخنی علمی است که مشتمل

بدیهیات یا مبتنی بر دلایل عقلی و نقلی صحیح باشد (ملاحمی خوارزمی، ۲۰۱۰م، ص ۳۲-۳۳). اما بحث دیگری ذیل اصل توحید شکل گرفت که هم منجر به تقویت اصل توحید شد و سپس پیدایش اصل عدل را در پی داشت و آن مسئله اثبات توحید صفاتی و نفی توحید افعالی بود.

معتزلیان در مسئله توحید صفاتی قائل به عینیت صفات ازلی با ذات خداوند و منکر زائد بودن آنها از ذات خداوند متعال شدند. با این توضیح که اگر ما برای خداوند صفاتی ازلی و زلید بر ذات قائل شویم آنگاه سخن ما با اصل توحید و عدم ترکیب خداوند مغایرت خواهد داشت و این خلاف فرض^۱ است. بر این اساس علاوه بر ذات خداوند، صفاتی چون عالمیت، قدرت و ... هم قدیم خواهند بود و منجر به ترکیب خداوند از ذات و صفات خواهند شد. لذا معتزله با انکار صفات قدیم و زلید بر ذات، به توحید در ذات و صفات معتقد شد (تقی الدین نجرانی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱۷). درواقع معتزلیان با این عقیده در برابر افکار اهل حدیث، صفاتی و اشاعره قرار می گرفتند.

اهل حدیث و پیروانشان بر این باور بودند که صفات خداوند همچون ذات اش ازلی و قدیم زمانی است و عینیتی میان آنها و ذات خداوند وجود ندارد (حلی، ۱۳۷۹، ص ۶۷؛ شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۰۴) لکن معتزله قدم صفات و غیریت آن با ذات خدا را نپذیرفتند و بحث توحید صفاتی را در جهت مقابله با این جماعت آغاز کردند (سنوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۰۴-۲۳۵؛ ملاحمی خوارزمی، ۱۹۹۱م، ص ۶؛ اسفرینی، بی تا، ص ۵۳).

عده ای دیگر با طرح مسئله توحید افعالی خداوند، افعال بندگان را نیز به خدا نسبت داده و اختیار را از نهاد انسان سلب می کردند که این نظریه منجر به پیدایش فرقه ای به نام جبریه شد. به اعتقاد ایشان خداوند خالق همه چیز حتی افعال بندگانش است؛ بنابراین بندگان در انجام یا ترک افعال خویش مخیر نیستند و این خداوند است که آنها را به انجام یا ترک فعل مجبور می سازد؛ پس خداوند خالق تمام افعال بندگان است (توحید افعالی). معتزلیان منکر این دیدگاه شدند. آنها فعل بندگان را از خودشان و فعل خداوند از خود او می دانستند (عامری، ۱۳۷۵، ص

^۱ باور به توحید خداوند.

۲۳۳ و ۲۳۴). شهید مطهری دلیل معتزلیان بر انکار این نظر را به باور آنها به اصل عدل برمی‌گرداند؛ چراکه اگر اصل عدالت الهی را بپذیریم و همچنین باور به آخرت، روز پاداش و جزا داشته باشیم، ناگزیر باید توحید افعالی جبرگرایان، اهل حدیث و مرجئه را منکر شویم؛ چراکه نتیجه چنین باوری، نه عدل خداوند بلکه ظلم او به بندگان خواهد بود؛ لذا این مسئله در تعارض با عدل الهی است. از این رو معتزلیان برای حفظ عدالت الهی از اصل اختیار و آزادی انسان دفاع کرده‌اند و در این میان مبدع نظریه تفویض شدند (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۴).

ب) اصل عدل

قاضی عبدالجبار در رساله توحید و عدل، اصل توحید و عدل را جامع اصول دانسته و در این میان دست بالا را به عدل داده است. توضیح ایشان اینگونه است: معتزلیان در سده اول حضور خود، غیر از اصل توحید، عدل را منشأ باقی اصول می‌دانستند؛ به تعبیر دیگر اگر ما از اصل نبوت و شرایع سخن می‌گوییم و گاهی از این دو به عنوان اصول دین یاد می‌کنیم، غایت و منتهای سخن ما به عدل خداوند بازمی‌گردد. مصلحت انگاشتن ارسال رسل و شرایع تنها در صورت پذیرش عدل تحقق می‌یابد. سخن معتزلیان به اینجا ختم نشده و این

نظر را به باقی اصول نیز سرایت می‌دهند. وعد و وعید، منزلت بین منزلتین و امر به معروف و نهی منکر نیز از این قاعده مستثنی نبوده و از آن ارتزاق می‌کنند. بنا بر دیدگاه معتزلیان صدق اصول فوق منوط به پذیرش عدل است. حال اگر شما عدل را بپذیرفتید، ناگزیر وعد و وعید، منزلت بین منزلتین و امر به معروف و نهی منکر را نیز خواهید پذیرفت؛ اما اگر نپذیرفتید اصول شما بنا نخواهد شد؛ زیرا اعتبار اصول دیگر وابسته به اصل عدل بوده و از او بهره می‌برد (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۷۷-۲۸۸).

مسئله عدل از نزاع میان متکلمان در

باب وصف قدرت خداوند بر انجام فعل قبیح ناشی شده است؛ در واقع پرسش مهمی که متکلمان در صدد پاسخ بر آن برآمده بودند سیر جدیدی را در علم کلام رقم زد و همین پرسش اساسی، نحله‌ها و فرقه‌های کلامی مختلفی را خلق کرد. پرسش اصلی از این قرار بود که آیا فعل قبیح از خداوند متعال صادر می‌شود؟ به عنوان مثال آیا خداوند می‌تواند کودک نابالغ غیر مکلف را عذاب کند؟ پاسخ به این قبیل پرسش‌ها منجر به تولد اصل عدل شد و از جهت اهمیت داشتن تا بدانجا پیشرفت که در ترتیب مسائل کلامی خصوصاً اصول

دین، جایگاه دوم را به خود اختصاص داد. معتزلیان در توضیح اصطلاح عدل اینگونه قلم زده‌اند: خداوند متعال عادل است؛ زیرا تمام افعال او حسن بوده و از او فعل قبیح صادر نمی‌شود و هیچ چیز توان خلل وارد نمودن بر وجوب آن را ندارد (جبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۳۶). متکلمان معتزلی پس از بیان این مطلب، با این قبیل اشکال‌ها از سوی برخی، روبرو شدند: ما در جهان خارج، قبیح و زشتی‌هایی را می‌بینیم که با مدعای شما در تناقض است در صورت پذیرش مدعای شما، چگونه می‌توان زشتی‌ها و پلشتی‌های موجود در جهان را توجیه کرد؟ متکلمان معتزلی اشکال فوق را اینگونه پاسخ دادند: مراد ما از فعل حسن صرفاً آنچه‌ای نیست که به نظر زیبا جلوه کند، بلکه این مسئله عمیق‌تر و جدی‌تر از منظرگاه ماست؛ در واقع فعل حسن آن فعلی است که از جهت حکمت، حسن و زیبا باشد نه از جهت نظر و رؤیت ما. پس فعل حسن وابسته به نظر و دیدگان ما نیست بلکه یک حقیقت حکمی و اصیل است (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۸۲-۸۳). البته پرواضح است که هیچ فرقه‌ای از فرق اسلامی منکر عدل خداوند نشده‌اند؛ اما اختلاف معتزله با دیگران به

خصوص جبریه و اشاعره در خوانش خاصی است که آنها از عدل الهی ارائه داده بودند. معتزله تفسیر جبریه و اشاعره از عدل را مساوی با انکار آن (عدل) می‌دانست (همان، ص ۲۱۸).

عقیده معتزله در باب عدل را می‌توان اینطور خلاصه کرد که برخی از اعمال فی نفسه عدل و برخی از اعمال فی نفسه ظلم هستند، مثلاً عقاب انسان بالغ گناهکار، عدل است اما عقاب کودک نابالغ، ظلم است و چون خداوند عادل است، جایز نیست مرتکب چنین فعلی بشود. همچنین مجبور ساختن انسان به انجام یا ترک فعل نیز از مصادیق بی‌عدالتی و یا ظلم است (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۲۳۱-۲۳۳). در واقع اصل عدل ناقض توحید افعالی اشاعره است و ما (معتزلیان) آن را مخالف با عقل و نقل یافته‌ایم. در مقابل، اشاعره معتقد بودند که خداوند عادل است، اما عدل خداوند به معنای سلب قدرت از او نیست؛ یعنی خداوند هر آنچه که انجام دهد، چه فی نفسه حسن باشد و چه فی نفسه قبیح، عین عدالت است. بنابراین خداوند معیار عدالت است؛ کودک نابالغ را چه عقاب بکند و چه نکند، فعل او حسن است. در نتیجه چنین

باعث جدایی این فرقه از دیگر فرق اسلامی گردید.

الف) اصل منزله بین المنزلتین

پرسش معروفی میان متکلمان آن زمان بوجود آمد که آیا مرتکب گناه کبیره مومن است یا کافر؟ خوارج صاحب کبیره را کافر، مرجئه مؤمن و حسن بصری منافق سرکردگی واصل بن عطاء و عمرو بن عبید سربرآورده و در جهت پاسخ به این پرسش قاعده‌ای به نام «منزله بین المنزلتین» را ابداع نمودند و بر اساس این قاعده، منزلتی مابین ایمان و کفر که عبارت بود از فسق را برگزیدند و مرتکب گناه کبیره رانه مومن و نه کافر بلکه فاسق خواندند (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۵ق، ص ۱۵۳).

اما نخستین گروهی که موضع خود را در این دعوا مشخص کرده و مرتکب گناه کبیره را کافر خواندند، خوارج بودند. چنانکه می‌دانیم خوارج از دل مسئله حکمیت در جنگ صفین با شعار «لا حکم الا لله» سربرآورد. جریانی که هر دو طرف را مرتکب گناه کبیره دانسته و رهبران هر دو جبهه را کافر قلمداد کرد. معمولاً خوارج با حاکمان زمان خود سر جنگ داشتند چراکه خود را اهل تکفیر و امر به معروف و نهی از منکر می‌دانستند و حاکمان را اهل کبائر (طبری، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۸-۶۳). در این

عقیده‌ای که خداوند را قادر بر انجام فعلِ قبیح عقلی کند، ناصحیح است.

حاصل آنکه مسئله حُسن و قبح عقلی و شرعی را می‌توان از نتایج این نزاع دانست. به اعتقاد معتزلیان عقل انسان در ادراک حسن و قبح اشیاء، مستقل عمل می‌کند؛ یعنی اگر شارع به خوب یا بد بودن چیزی هم امر نکند عقل انسان توانایی کشف خوب یا بد بودن آن را دارد. همچنین مسائلی چون غرض داشتن خداوند از خلقت جهان، تکلیف ما لایطاق هم از دل این جریان بیرون کشیده شده است (بصری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۶۰).

۲-۱-۳. ارکان فرعی

ارکان فرعی همان دو و یا سه اصل معروفی هستند که پس از دو اصل توحید و عدل در تاریخ کلام معتزله مطرح شده و قائم به آنها (توحید و عدل) هستند (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۷۶-۷۷). حدوسط در تمام استدلال‌هایی که در باب حقانیت اصول بعدی اقامه شده است، همان دو اصل توحید و عدل است که تقدم علی بر آنها دارد. این مدعا در ادامه بیشتر خود را نشان خواهد داد. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که اصول اساسی در نظر معتزلیان همان دو اصل توحید و عدل بوده است و باقی اصول تنها جنبه سیاسی و کلامی داشتند؛ البته از طرفی این اصول

میان گروه دیگری با نام مرجئه سر برآورده و مرتکب گناه گبیره رانه کافر بلکه مومن، خولنند. رأی و عقیده این گروه تا حدودی موافق با دستگاه حاکمیت آن زمان بود. مرجئه در برابر خوارج قرار گرفتند و اعتقاد داشتند که ایمان و کفر از جمله باورهای قلبی هر شخص است؛ با این توضیح که اگر مسلمانی در قلب خویش مومن باشد، انجام گناه کبیره در ایمان او خللی وارد نمی‌سازد (عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۹۳)؛ براین اساس ایرادی ندارد گاهی انسان مومن مرتکب گناه کبیره شود. این باور باعث شد که مردم نسبت اعمال ناشایست و بد صاحبان قدرت اهمیت زیادی قائل نشوند، لکن مرجئه به صراحت می‌گفتند: پیشوا هرچند گناه کند مقامش باقی و اطاعتش واجب و نماز پشت سر او صحیح است. در این میان معتزله عقیده معتدلی را مطرح کردند که حد واسط میان کفر و ایمان بود، منزلتی مابین این دو. مرتکب گناه کبیره نه مومن است و نه کافر بلکه فاسق است (مشکور، ۱۳۷۵، ص ۴۰۴). همانطور که در بالا بیان شد به

گفته برخی، خصومت سیاسی علت پیدایش این مسئله (مرتکب گناه کبیره^۱) بود؛ اختلافی که میان حضرت علی (ع) و معاویه در صدر اسلام به وجود آمد و منجر به پیکار میان آنها شد. در این میان معتزله که جایگاه خود را در این جنگ بی طرف و یا معتدل توصیف کرده بودند هر دو طرف جنگ را به نوعی مرتکب کبیره دانسته و قائل به ضلالت آنها شده بودند و همین امر آنان را بر آن داشت تا از پیکار در کنار علی (ع) و یا معاویه امتناع بورزند (حلبی، ۱۳۷۳، ص ۷۳). همچنین قتل عثمان حاکی از این مسئله است. جاحظ از متکلمان معتزلی از قاتلان عثمان می‌پرسد، مگر عثمان مرتکب گناه کبیره شده بود که جواز قتل او را صادر کردید؟ اصلاً مگر مرتکب گناه کبیره، کافر است که مهدور الدم باشد؟ (جاحظ، ۲۰۰۲م، ص ۲۴۹) معتزله چرایی طرح این مسئله را اینگونه توضیح می‌دهد: مسئله منزله بین للمنزلتین از دل نالتولنی در تعیین حد و حدود ایمان و کفر خلق شد. سخن در میزان ثواب و عقاب یک مسئله، شرعی

(۶) خوردن مال یتیم؛ (۷) رباخواری؛ (۸) واپس نشستن از جهاد؛ (۹) نسبت زنا به زنان شوهردار (تفتازانی، ۴۰۷ق، ص ۷۱).

^۱ تعداد معاصی کبیره، اختلافی است اما نظر معروف، معاصی کبیره را نه مورد دانسته است: (۱) کشتن نفسی که خدایش حرام کرده، مگر به حق؛ (۲) زنا؛ (۳) عقوق والدین؛ (۴) شهادت به دروغ؛ (۵) سحر یا جادویی؛

است نه عقلی. از آنجا که عقل قادر به تشخیص این موضوع نیست ما باید محتوای این قبیل احکام را از زبان خداوند (قرآن) و رسول‌اش جويا باشیم نه از زبان عقل که تصرفی در امور بالا دستی ندارد. به همین دلیل آنجا که عقل پا به عرصه تعیین مقادیر ثواب و عقاب نهاده باشد امکان خطاء از او نفی نمی‌شود و همین مسئله معتزلیان را بر آن داشت تا نزاع میان کفر و ایمان را با مسئله فسق خاطمه بخشند تا حد وسطی باشد میان ایمان و کفر (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۸۶-۸۸). اما منافع خواندن مرکب کبیره چه ایرادی داشت؟ معتزلیان در پاسخ به این پرسش گفته‌اند نفاق به معنی پنهان نمودن کفر و ظاهر ساختن اسلام است. در واقع شخص منافق در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است. آنطور که طبق نظر قرآن در آیه‌ی ۱۴۵ سوره نساء، منافق در پایین‌ترین درجات دوزخ قرار دارد و این مسئله حاکی از کفر اوست؛ زیرا تنها کافر در آن درجه از جهنم، همنشین وی خواهد بود (قاضی عبد الجبار، ۱۹۷۱م، ص ۲۴۶).

ب) اصل وعده و وعید

اصطلاح وعده به معنای خبر رساندن به شخصی است که متضمن ایصال نفع و یا

دفع ضرر مستقبل از او شده باشد و همچنین اصطلاح وعید به معنای خبر رساندن به شخصی است که متضمن ایصال ضرر و یا دفع منفعت مستقبل از او شده باشد. علوم وعده و وعید این است که خداوند مطیعان را وعده پاداش و نافرمانان را به عذاب بر حذر داشته است و آنچه را که وعده داده و یا تهدید کرده، ضرورتاً انجام خواهد داد و به استناد آیه ۲۹ سوره قاف^۱ جایز نیست خداوند خلف وعده و وعید کرده و یا دروغ بگوید (قاضی عبد الجبار، ۲۰۰۶م، ص ۳۶۷). معتزلیان ذیل اصل وعده و وعید مسائل مختلفی چون شروط احکام، استحقاق مدح و ثواب، احباط و تکفیر را مورد بررسی قرار داده‌اند؛ اما از جمله مسائل اساسی در رشد و تقویت این باور در مسئله مغفرت و شفاعت نهفته است. معتزلیان معتقدند مغفرت و شفاعت تنها شامل افراد تائب و پشیمان از گناه می‌شود. در واقع نزاع معروفی میان معتزلیان و مرجئه صورت گرفت که مغفرت و شفاعت شامل چه کسانی خواهد شد؟ مرجئه بر این عقیده بودند که بنا بر منقولات، مغفرت و شفاعت بر مؤمنینی که نماز می‌خوانند و اهل فسق نباشند، ثابت است؛ اما معتزلیان بر این باور بودند

^۱ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ.

که شرط مؤمن بودن، نماز خواندن و اهل فسق نبودن بر شفاعت آن شخص، کافی نیست بلکه باید آن شخص از گناهان خود نیز پشیمان شده و توبه کند تا شفاعت شامل حال وی شود؛ لذا شرط شفاعت، توبه و پشیمانی شخص گناه کار است (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۶۳-۴۶۸). پس معتزلیان با تاکید بر مسئله حسن و قبح عقلی معتقدند که مغفرت و شفاعت بدون توبه مستلزم خلف وعده و وعید بوده لذا خداوند مرتکب چنین فعلی نخواهد شد.

ج) اصل امر به معروف و نهی از منکر

اصل امر به معروف و نهی از منکر سومین اصل از اصول اعتقادی مکتب معتزله است که به سبب اختلاف این فرقه با سایر فرق اسلامی به خصوص امامیه بر سر مسئله شرط استفاده از شمشیر در امر به معروف و نهی از منکر به اصول اعتقادی آنها اضافه شد.

امر در لغت به معنای اجبار بر انجام فعل و نهی به معنای اجبار بر ترک فعل توسط شخص بالا مرتبه بر شخص پایین مرتبه است. معروف به معنای هر فعلی است که فاعل آن را حسن و نیکو شناخته و یا بر حسن بودن آن دلیل آورده باشد. نهی به معنای هر فعلی است که فاعل آن را قبیح

و زشت شناخته و یا بر قبیح بودن آن دلیل آورده باشد. میان متکلمان معتزلی در وجوب امر به معروف و نهی از منکر اختلافی نیست، بلکه اختلاف بر سر عقلی و یا نقلی دانستن وجوب آن است (ملاحمی خوارزمی، ۲۰۱۰م، ص ۲۶-۶۳۳). ابوعلی دلالت امر به معروف و نهی از منکر را عقلی و ابوهاشم هم عقلی و هم نقلی می دانست (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۵۰۳) برخی سخن ابوعلی و برخی سخن ابوهاشم را می پذیرفتند آنان که از رأی ابوعلی دفاع می کردند با اشکالاتی بسیاری مواجه می شدند از جمله آنها اشکالی است که علامه حلی از خواجه نصیر الدین در کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد نقل کرده است. وی در بیان این نقد می گوید: طبق گفته معتزلیان اگر دلالت وجوب امر به معروف و نهی از منکر را تنها از عقل برگرفته باشیم، آنگاه بر خداوند نیز واجب می شود که در همین کره خاکی به انجام معروف اقدام کند و با منکران به مبارزه برخیزد؛ درحالی که خلاف آن مشاهده می شود؛ چراکه در زمین انسان هایی هستند که اهل منکرند و همچنان به زندگی خود ادامه می دهند (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۲۸). لذا آنچنانکه

پیداست بیشتر معتزلیان سخن ابوهاشم را صحیح پنداشته و در این مسئله به آن تکیه می‌زدند. با این بیان که معتزله وجوب امر به معروف و نهی از منکر را از سه جهت دریافت می‌کنند: کتاب، سنت و اجماع (همان، ص ۸۹).

اصل امر به معروف و نهی از منکر از عقاید ضروری اسلام و مورد اتفاق مسلمانان است، اما در چگونگی و شرایط آن اختلافاتی وجود دارد؛ به عنوان مثال خوارج در امر به معروف و نهی از منکر هیچ شرطی را نمی‌پذیرفتند و در همه حال آن را واجب می‌شمردند، اما دیگران موفقیت و عدم ترتب مفسده‌ای بالاتر را از شروط امر به معروف و نهی از منکر می‌پنداشتند؛ ولی خوارج بر این باور بودند که چه موفقیتی حاصل آید و چه مفسده‌ای بالاتر به وقوع بپیوندد، قیام با شمشیر ضروری است (اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۴۵۱). در مقابل عده‌ای بودند که امر به معروف و نهی از منکر را مشروط به شرایطی می‌دانستند و از آن شرایط هم تجاوز نمی‌کردند؛ مثلاً افرادی چون احمد بن حنبل، سعد بن ابی وقاص، أسامه بن زید امر به معروف و نهی از منکر را تنها در حد قلب و اندکی هم در لسان می‌پذیرفتند. در این میان معتزله علاوه بر شروط قلبی و

زبانی، شرط قیام و استفاده از شمشیر را نیز قبول داشته و همواره بر این باور بودند که دست یازیدن به شمشیر، آنجا که مراتب اولی موثر نیفتد امری ضروری و بر همه مسلمانان واجب است (ابن حزم، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۰۰-۱۰۶). لکن معتزلیان با تکیه بر این باور، جواز مقابله با حکومت اموی را صادر کرده و به مبارزه با آن برخواستند (جاحظ، ۲۰۰۲م، ص ۲۳۹-۲۴۷). امامیه در این مسئله با بخش اعظمی از آراء معتزله موافق اما در باب مسئله «جواز استفاده از شمشیر برای امر به معروف و نهی از منکر» با آنان مخالف بودند. به اعتقاد امامیه امر به معروف و نهی از منکر نه تنها برای برقراری عدالت مهم است، بلکه در برخی مواقع، تا جهاد علیه حکومت‌های ظالم نیز پیش می‌رود. امامیه تا اینجا با معتزله هم‌نظر بودند؛ اما اختلاف آنجا پدید آمد که امامیه بر این مسئله تاکید داشتند که مشروعیت بخشی به این جهاد باید به فرمان امام عادل باشد؛ ولی معتزلیان این شرط را در امر به معروف و نهی از منکر لازم نمی‌دانستند و با زیدیه، خوارج و اکثر مرجئه هم‌نظر بودند (اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۴۵۱ و ۴۵۲).

بنابراین متکلمان معتزلی به سبب

تعریفی که آنها از ایمان و کفر اراده کرده بودند، بر معنای رکنی استوار است. معنای رکنی مد نظر معتزلیان به دو بخش ارکان اصلی و ارکان فرعی تقسیم شد. دو اصل توحید و عدل جزء ارکان اصلی و سه اصل منزله بین المنزلتین، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر جزء ارکان فرعی این مکتب بشمار آمد. آنچنان که معلوم گشت دعوای کلامی و اختلاف نظرهای سیاسی عامل اصلی تکنون و تطور این اصول بودند.

اختلاف با ملحد، معطله، دهریه و مشبهه در مسئله توحید، اختلاف با مجبره در مسئله عدل، اختلاف با مرجئه در مسئله وعد و وعید، اختلاف با خوارج در مسئله منزلت بین منزلتین و اختلاف با امامیه در مسئله امر به معروف و نهی از منکر اصول دین پنجگانه مکتب خود را شکل دادند. با این تبیین ممکن است اشکالی مطرح شود که چرا معتزلیان از اصولی چون نبوت و امامت به طور مستقل به عنوان اصول دین اسلام یاد نکرده‌اند؟ به باور معتزلیان، نبوت و امامت ذیل اصول فوق معنا پیدا می‌کند و اختلاف در این دو مسئله از عدم معرفت کامل نسبت به اصول پنجگانه مزبور ناشی شده است بر همین اساس

پیگیری آنها به سر برداکان و مستعمل بایز

ملاحظات اخلاقی: عبد الجبار، ۴۲۲ق،

حاشی کلامی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان های تأمین مالی دریافت نکرده است.

تعاریفه کلامی: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه/ رساله/ مقلبه تطرفه از پایان نامه/ رساله نبوده است.

اصول دین در کلام معتزله با تکیه بر معناشناسی اصطلاح اصول دین بود. در این پژوهش، واکاوی این جریان و علل پیدایش آن با استفاده از معناشناسی اصطلاحی اصول دین نزد متکلمان معتزلی آغاز شد. نتیجه این پژوهش آن بود که اصول پنجگانه در کلام معتزله بر اساس

لذا به طور خلاصه می‌توان چنین نتیجه گرفت که اختلافات ملحد، معطله، دهریه و مشبهه را در مسئله توحید، اختلافات مجبره را در مسئله عدل، اختلافات مرجئه را در مسئله وعد و وعید، اختلافات خوارج را در مسئله منزلت بین منزلتین و اختلافات امامیه را در مسئله امر به معروف و نهی از منکر باعث شد تا متکلمان معتزلی اصول اساسی دین اسلام را در این پنج اصل اختلافی جمع آوردند. به این معنا که پذیرش این اصول بر هر فرد مسلمان واجب است و انکار هر یک از آنها موجب خروج او از دایره ایمان و اسلام می‌شود.

منابع

- باقر محمودی و محمود مهدوی دامغانی.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ١٤٠٥ق، - اسفرائینی، شهفور بن طاهر، التبصیر فی موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن بابویه، محمد بن علی، ١٣٧٧، - اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات خصال، تهران، کتابچی.
- ابن ابی العز، الریاض الندیة علی شرح العقیده الطحاویة، ١٤٣١، عربستان، ریاض، دار الصمیعی.
- ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ١٤١٦ق، لبنان، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن منظور، لسان العرب، بدون تاریخ، لبنان، بیروت، دار النکر للطباعه و النشر و التوزیع.
- ابن منده، محمد بن اسحاق، کتاب الایمان، ١٤٢٢ق، لبنان، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابوسعید نیشابوری، ١٤٠٦ق، الغنیة فی اصول الدین، لبنان، بیروت، موسسه الکتب الثقافیة.
- امام الحرمین، عبد الملک عبد الله، الشامل فی اصول الدین، ١٤٢٠ق، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- اسکافی، محمد بن عبد الله، المعیار و الموازنه، ١٣٧٤، تهران، نشرنی، محمد باقر محمودی و محمود مهدوی دامغانی.
- اسفرائینی، شهفور بن طاهر، التبصیر فی الدین و تمیز الفرقه الناجیه عین الفرق الهالکین، بی تا، مصر، قاهره، المکتبه الأزهریه للتراث.
- اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ١٤٠٠ق، لبنان، بیروت، دار النشر فرانز شتاينر.
- بصری، حسن، رسائل العدل و التوحید، ١٤٠٨ق، مصر، قاهره، دار الشروق.
- بغدادی، عبد القاهر بن طاهر، الفرق بین الفرق، ١٤٠٨ق، بیروت، دار الجیل.
- تقی الدین نجرانی، مختار بن محمود، الكامل فی الاستقصاء فیما بلغنا فی الکلام القدماء، ١٤٢٠ق، مصر، قاهره، جمهوریه مصر العربیه، وزاره الاوقاف، المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه.
- تهانوی، محمد اعلی بن علی، موسوعه الکشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ١٩٩٦م، لبنان، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل جاحظ، للرسائل الکلامیه، ٢٠٠٢م، لبنان، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- جبائی، محمد بن عبد الوهاب، ١٤٢٨ق،

- تفسیر اُبی علی الجبائی، لبنان، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، بی تا، لبنان، بیروت، بی تا.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، قم، مرتضوی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۷ق، تجرید الاعتقاد، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۴۱۶ق، قواعد العقائد، قم، حوزه علمیه قم.
- عامری، محمد بن یوسف، رسائل ابوالحسن عامری، ۱۳۷۵، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل فضیله شیخ محمد بن صالح العثیمین، ۱۴۱۳، عربستان، ریاض، دار الوطن للنشر.
- غزالی، محمد بن محمد، ۱۴۰۹ق، الاربعین فی اصول الدین، لبنان، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹، کتاب العین، قم، موسسه دار الهجره، چاپ دوم.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، موسسه دارالهجره، چاپ دوم.
- تفسیر اُبی علی الجبائی، لبنان، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- حلبی، علی اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، ۱۳۷۳، تهران، اساطیر.
- حلّی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، ۱۳۷۹، تهران، تاسوعا.
- حلّی، حسن بن یوسف، تسلیک النفس الی حظیره القدس، ۱۴۲۶ق، قم، موسسه الامام الصادق علیه السلام.
- حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ۱۴۱۳ق، قم، جامعه المدرّسین فی حوزه العلمیه بقم. مؤسسه النشر الاسلامی.
- دغیم، سمیح، موسسه المصطلحات علم الکلام الاسلامی، ۱۹۹۸م، لبنان، بیروت، مکتبه البنان ناشرون.
- سبحانی تبریزی، جعفر، الايمان و الکفر فی الكتاب و السنه، ۱۴۱۶، قم، موسسه الامام الصادق علیه السلام.
- سجادی، جعفر، ۱۳۷۵، فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، تهران، امیرکبیر.
- سنوسی، محمد بن یوسف، شرح عقیده الکبری، ۱۴۲۷ق، لبنان، بیروت، دار کتب العلمیه.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۴۱۵ق، الملل و النحل، لبنان، بیروت،

- فخر رازی، محمد بن عمر، بدون تاریخ، الاربعین فی اصول الدین، مصر، قاهره، مکتبه الکلیات الأزهریه.
- قاضی عبدالجبار بن احمد، المغنی فی أبواب التوحید والعدل، ۲۰ جلدی، بی تا، بی نا.
- قاضی عبد الجبار بن احمد، المحيط بالتکلیف، ۲۰۰۶م، مصر، قاهره، للدار المصریه للتألیف و الترجمة.
- قاضی عبد الجبار بن احمد، شرح اصول خمسہ، ۱۴۲۲ق، لبنان، بیروت، دار احیاء تراث العربی.
- قاضی عبد الجبار بن احمد، المنیه و الأمل، ۱۴۲۵ق، مصر، اسکندریه، دار المعرفه الجامعیه.
- قاضی عبد الجبار بن احمد، المختصر فی أصول الدین، ۱۹۷۱م، لبنان، بیروت، دار الهلال.
- مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ۱۳۷۵، مشهد، آستان مقدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- معلوف، لويس، المنجد فی اللغة العربیہ المعاصره، ۲۰۰۰م، بیروت، لبنان، دارالمشارك.
- ملاحمی خوارزمی، محمود بن محمد، الفائق فی اصول الدین، ۲۰۱۰م، مصر، قاهره، دار الکتب و الوثائق القومیه، مرکز تحقیقات تراث.
- ملاحمی خوارزمی، محمود بن محمد، المعتمد فی اصول الدین، ۱۹۹۱م، انگلیس، لندن، الهدی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، مجموعه آثار، تهران، صدرا.
- مصباح یزدی، ۱۳۷۷، آموزش عقاید، (دوره سه جلدی در یک مجلد)، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی.
- ملاصدرا، ۱۳۶۸، حکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، قم، مکتبه المصطفوی.
- مرجئی، کمال الدین نور الدین، موقف الزیده و اهل السنه من العقیده الاسماعیلیه و فلسفتها، ۲۰۰۹م، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، صدرا.